

دو واژه پارتی از «درخت آسوری» و برابر آنها در فارسی

پاسک

بقلم احمد تفضلی

«درخت آسوری»^۱ متنی است به زبان پارتی یا پهلوی اشکانی^۲ و به خط پهلوی. موضوع آن مناظره‌ای است میان «درخت خرما» و «بز». هریک از این دو در ضمن بر شمردن فوائد خود، بردیگری فخر می‌کند. در بخش نخست این متن، «درخت خرما» از فوائد خود سخن می‌گوید و در همین بخش است که واژه **پاسک** در جمله زیر آمده است:

پاسک ۱۶ (۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲)

..... aš man karēnd kē «ōbēnd yav ud bringj

«... از من کنند (= سازند) که (در آن) کوبند جو و برنج.»

انکلساریا این واژه را در ترجمه‌ای که در پیشگفتار کتاب «متنهای پهلوی»^۳ داده، «Thrashing - pin» معنی کرده است. اونوالا^۴ آن را «gavāz» خوانده و

۱ - Pahlavi Texts, ed. J. Asana, 1913, pp. 109-114.

۲ - در مورد پارتی بودن این متن نگاه کنید به:

C. Bartholomae, Zur Kenntniss der mitteliranischen Mundarten, IV, 1922, p. 23.

۳ - متنهای پهلوی ص ۱۰۹، س ۹.

۴ - متنهای پهلوی ج ۲، پیشگفتار، ص ۳۷.

۵ - J. M. Unvala, Draxt-i Asurik, BSOS II, 1923, p. 644.

« wooden mortar » معنی کرده است . مودی^۱ آن را « gavāz » به معنی « چوبی که با آن گاو را می‌زنند »^۲ خوانده است . ملک الشعراء بهار^۳ آن را « گوازم » خوانده و « برنج کوب و دنگک » معنی کرده . آقای دکتر فرهاد آبادانی^۴ آن را gavāzam خوانده و دسته‌هاون چوبی معنی کرده است . بنظر می‌رسد که تا کنون خواندن و معنی دقیق و وجه اشتقاق این واژه روشن نشده و آنچه خوانده و معنی شده از روی حدس و به قرینه بوده است . نگارنده گمان می‌کند که این واژه را باید « yawāz »^۵ خواند که صورت فارسی میانه آن جواز « jawāz » خواهد بود که در فارسی به صورت « جواز : ۱ - هاون چوبی ۲ - افزاری که در آن روغن از غلات می‌کشند . » در فرهنگها آمده است . این بیت فرخی برای این واژه در معنی نخست شاهد آورده شده :

ای به کوپال گران کوفته پیلان را پشت چون گرنجی که فرو کوفته باشد به جواز
در کتاب « آداب الحرب والشجاعه »^۶ (ص ۲۷۳) نوشته مبارکشاه معروف به فخر

۱ - J. J. Modi, A Few Notes on the Pahlavi Treatise of Draxt-i Asurik, The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute, No. 3., 1923 p. 83.

۲ - در فارسی گواز به معنی « چوبی که با آن گاو را می‌رانند » آمده است ولی در اینجا مناسب با عبارت نیست .

۳ - سبک شناسی ج ۱ ، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ .

۴ - Journal of the K. R. Cama Oriental Institute, 38, 1956, p. 9 and 16.

۵ - « ی » های آغازی باستانی در پارتی به صورت (ی) باقی می‌ماند ولی در فارسی میانه به (ج) تبدیل می‌شود . مثال :

پارتی yāwēd ، فارسی میانه jāyēdān (جاوید ، جاویدان) ، از اوستا yavatāt .

پارتی yāwar ، فارسی میانه jār (دفعه) . نک : P. Tedesco, Monde Oriental, VX, p. 193.

در پارتی واژه yōrdāw بمعنی « غله » آمده که بخش نخست آن همان « جو » فارسی است .

از اوستا yava . نگاه کنید به W. Henning, BSOS, IX, p. 90.

۶ - لغت فرس اسدی ، صحاح الفرس .

۷ - این کتاب را آقای سهیلی خوانساری تصحیح کرده‌اند و اکنون در زیر چاپ است . این بخش با اجازه محبت آمیز ایشان در اینجا نقل می‌شود .

مدبیر که در قرن هفتم هجری تألیف شده به این واژه به معنی «هاون» برمی‌خوریم :
 «دیگر اسپ را که از ماش سبز شکم درد بگیرد یکدسته کنجد سبز... در جواز
 افکنند ، بکوبد و آب گرم بینگند تا نیک کوفته شود ، پس از جواز بر آرد...»
 در فرهنگ منتهی الأرب واژه «مهراس» چنین شرح شده است : «هاون و جواز
 که بدان گندم کوبند» .

برای معنی دوم در فرهنگ آنندراج این دوبیت شاهد آورده شده :

جای تنبول همی خوردی گنجاره تلخ پرز گنجاره دهانش چو جواز روغن
 « خسرو »

کنجد که ز کام آسیا جست اندر لگد جوازه شد پست

این واژه در فارسی عامیانه افغانستان اکنون به صورت «جواز» ظرفی که در آن
 روغن از حبوبات کشند .^۱ به کار می‌رود. مترادفی که در فرهنگ آنندراج و جهانگیری
 برای واژه «جواز» داده شده «جوغن» است که واژه شیرازی یاد شده است و اکنون
 در لارستان به صورت «جوغن» (juḡan)^۲ و در کرمان «جوغن» (jowḡan)^۳
 به معنی «هاون» به کار می‌رود. از سنجش دو واژه «جواز» و «جوغن» روشن می‌شود
 که بخش نخست هر دو واژه همان «جو» است که از واژه اوستائی «yava» به معنی
 «غله» مشتق شده است. بخش دوم این واژه شاید از ریشه اوستائی جا^۴ (فشار
 دادن) باشد. می‌توان در اوستا صورت *yavāza (= yava-aza)

۱- لغات عامیانه فارسی افغانستان ، گردآورده عبدالله افغانی نویسنده ، ۱۳۳۷ ، ص ۱۵۶ .

۲- فرهنگ لارستانی ، گردآورده احمد اقتداری ، تهران ، ۱۳۴۴ ، ص ۸۶ .

۳- فرهنگ کرمانی ، گردآورده منوچهر ستوده ، تهران ، ۱۳۳۵ ، ص ۵۳ . بخش دوم این واژه
 از ریشه gan (زدن) است. واژه «غن و غنک» بمعنی چوب «تیر عصاران» در شعر رودکی
 آمده است (لغت فرس).

۴- C. Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch p. 362. -

را تصور کرد که صورت yawāz در پارتی می‌تواند از آن مشتق شده باشد (سنج « نیاز » فارسی و nyāz فارسی بیانه > niyāza (= ni - qza) * اوستا). از همین ریشه است واژه اوستایی - qzahi به معنی « تنگی ، فشار ، سختی ، مشقت ». بنابراین به نظر می‌رسد که « جواز » اصلاً افزاری بوده است برای کشیدن روغن از غلات روغن دار با فشار و سپس به هاون نیز اطلاق شده است .

اگر بپذیریم که بخش نخست واژه « جواز » همان « جو » است باید صورت « گواز » را نیز که در برخی از فرهنگهای متأخر فارسی^۱ به همین معانی یاد شده است ، توجیه کرد . در این فرهنگها « جواز » معرب « گواز » دانسته شده ، بنابراین شاید بتوان گمان برد که فرهنگ نویسان به تصور اینکه کلمه « جواز » معرب است صورت « گواز » را برای آن در فارسی درست کرده باشند . در فرهنگهای قدیمی مانند لغت فرس و صحاح الفرس واژه گواز به این معنی نیامده است و فقط واژه جواز به معنی هاون است . در فرهنگهای دیگر نیز شاهی برای « گواز » برای این معنی یاد نشده است .^۲

برای توجیه « 6 » (م) که در پایان واژه « یاسک » آمده است دو حدس می‌توان زد . نخست اینکه شاید اشتباه املاتی « (ك) » باشد و در این صورت باید آن را یاسکو (yawāzay) دانست که صورت فارسی آن « جوازه » در فرهنگهای فارسی آمده است . حدس دوم که شاید درست تر باشد ، این است که حرف « چک » بر اثر دوباره نویسی حرف نخست واژه بعدی پیش آمده است ، بدین معنی که رونویسگر

۱ - برهان قاطع ، فرهنگ جهانگیری و فرهنگ آندراج . در لغت فرس و صحاح الفرس ، قدیمترین و معتبرترین فرهنگهای فارسی ، گواز به این معنی نیامده است .

۲ - در لغتنامه دهخدا نیز شاهی برای آن نیامده است . از نظر فرم « جواز » می‌تواند معرب « گواز » به معنی « چوبی که برای راندن گاو به کار می‌رفته » ، باشد .

خواسته است « ۱۶ » (az) بنویسد و « ۱۷ » آن را به اشتباه در پایان واژه پیشین گذاشته و دوباره آن را نوشته است و اشتباه نخست خود را برای اینکه خط خوردگی در نسخه پیدا نشود، از میان نبرده است.

و سوسو سوسو

در همین متن بز به خود می‌بالد که برخی از افزارهای جنگ از او ساخته می‌شود مثلاً:

« ۱۸ » (و لکند ۱۹) (از ۲۰) (۲۱) «^۱

« zeh aẓ man karēnd kē bandēnd abar drōn »

« زه از من کنند (= سازند) که بندند بر درون^۲ (= کمان) »

« ۱۹ » (و لکند ۲۰) (از ۲۱) (۲۲) «^۳

« škanj (?) aẓ man karēnd kē bandēnd zēnān »

« شکنج (= بند) (?) از من کنند (= سازند) که (با آن) بندند زینها (را). »

در دنباله همین بخش واژه « او سوسو »^۴ (ص ۱۱۲ س ۷) در متن مصحح جاماسپ آسانا آمده که خواندن و معنی آن تا کنون دانسته نشده است. اگرچه این بخش از متن بطور کلی چندان روشن نیست ولی شاید بتوان این واژه را روشن کرد. در سه نسخه

۱- ص ۱۱۲، س ۲.

۲- برای واژه « درون » که به معنی « کمان » در گویشهای ایرانی به کار رفته نگاه کنید به H. W. Bailey, BSOAS XXIV, 3, 1961, p. 472.

۳- ص ۱۱۲ س ۳.

۴- اونوالا آن را به صورت « و سوسو » تصحیح کرده است، ولی این واژه‌ها را

نخوانده است. نک: Unvala, BSOS, II, 1923, p. 658.

JE, Ta و DP به این واژه، 𐭪𐭫𐭮𐭥 افزوده شده است. بنابراین در این سه نسخه این واژه به صورت 𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥 ($wkšknčyl$) آمده است. این سه نسخه معمولاً صورتهای درست یا بهتری را از این متن به دست می دهند. برای اثبات این موضوع مثالهایی در زیر یاد می شود:

ص ۱۰۹ س ۱۲ 𐭪𐭫𐭮𐭥 ($grīw$) (DP, Ta) بجای 𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥 (نسخه های دیگر)^۱.

ص ۱۱۰ س ۶ 𐭪𐭫𐭮𐭥 ($rōž$) (DP, JE, Ta) بجای 𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥 (نسخه های دیگر)^۲.

ص ۱۱۱ س ۳ 𐭪𐭫𐭮𐭥𐭥𐭮𐭥 ($adwēn čē$)^۳ « آیین، مانند »

۱ - نک W. Henning, A Pahlavi Poem, BSOAS, XIII, 1950, p. 642, n. 1.

۲ - برای جمله $yad \bar{o} rōž yāwēd$ (تا روز جاوید = برای همیشه)

نگاه کنید به شماره ۷ ایران کوده، از آقای دکتر صادق کیا، تهران ۱۳۱۵ یزد گری، ص ۶۸. نیز نگاه کنید به مقاله نامبرده از هنینگ.

۳ - سنج. ص ۱۱۲، س ۱۲ « šahr čē ērān » (شهر ایران). در پارتی

حرف اضافه (ی) به کار نمی رود و گاهی بجای آن ē به کار می رود. نک:

P. Tedesco, Monde Oriental, XV, p. 218. در متنهای پارتی تورفان بجای ēwēn

(آیین) در فارسی سیانه، دو صورت wādyn (āwdēn) (نک):

یا (W. Henning, A List of Middle-Persian and Parthian Words, BSOS, IX, p. 79.)

(abdēn) (نک Andreas-Henning, Mir. Man. III, p. 47)

آمده است. شاید adwēn صورت کهنه تری باشد یا اینکه واژه اصلی پارتی را ←

(DP, JE, Ta) بجای ۹۹۶۶۵ (نسخه‌های دیگر).

ص ۱۱۱ سه ربا (bag warzāwand) «بغورجاوند»

(Ta) بجای ربا (نسخه‌های دیگر)^۱.

ص ۱۱۲ سه ۹ (pist) «آرد»^۲ (DP, JE, Ta) بجای

۹ (نسخه‌های دیگر).

ص ۱۱۲ سه ۹ - ۱۹۲ - ۳ (rōšn - xwardīg) «شیرینی»

(DP, JE, Ta) بجای ۱۹۲ - ۳ (نسخه‌های دیگر).

ص ۱۱۲ سه ۱۱ (DP, JE, Ta) (āwarērd)

بجای ۱۱ (dārēm) (نسخه‌های دیگر).

ص ۱۱۲ سه ۱۶ واژه ال (ō) در متن زائد و در این سه نسخه هم

نیامده است.

← رونویسگران به ēwēn که یک واژه پهلوی است تبدیل کرده‌اند. در این متن تأثیر فارسی میانه را کم و بیش می‌توان ملاحظه کرد.

۱ - نک B. Benveniste, JA., 1930, p. 194.

۲ - در فارسی «رپست» آمده (نک برهان قاطع، لغت‌نامه دهخدا). در پهلوی رپست (کارنامه اردشیر بابکان در ۱۰) آمده است. نک: واژه‌نامه طبری از آقای دکتر صادق کیا، تهران، ۱۳۱۶ یزدگردی، ص ۸۷.

۳ - در متنهای پهلوی آسانا ص ۳۰ س ۷ صورت پهلوی این واژه

۱۱۳ - ۳ (rōn - xwardīg) آمده است.

۴ - نک W. Henning, BSOAS, XIII, 1950, p. 644.

در همه این مآلها تنها این سه نسخه صورتهای درست را به دست می دهند. بنابراین به نظر می رسد که واژه *uššān* که در این سه نسخه آمده صورت درستی باشد^۱. نگارنده این واژه را « *kaškanjīr* » می خواند که در برهان قاطع به صورت *کشکنجیر* (به فتح اول) به معنی « فلاخن » و همچنین (به ضم اول) به معنی « توپ کلان که بدان دیوار قلعه را سوراخ کنند و بشکنند و خراب سازند » آمده است^۲. در برهان قاطع این واژه مخفف « کوشک انجیر » دانسته شده بمعنی « سوراخ کننده کوشک ». بنابراین « *کشکنجیر* » به ضم اول خوانده شده است. اکنون باید دید که معنی اصلی این واژه چیست و آیا به فتح اول درست است یا به ضم. در نوروزنامه منسوب به خیام^۳ آمده است: « و وزن کمان بلندترین ششصد من نهاده اند و مر آن را *کشکنجیر* خوانده اند، و آن مرقعه هارا بود. » بنابراین *کشکنجیر* نوعی کمان بوده است که با آن تیرهای بزرگ را پرتاب می کرده اند. از بیتهای زیر نیز همین معنی بدست می آید:

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد آن کجا تنها به *کشکنجیر* بندازد خدنگ^۴

که کشد گوئی در شعر کمان چومنی من که با قوت بهرام و با خاطر تیر
من کمان را و خداوند کمان را بکشم گر خداوند کمان زال و کمان *کشکنجیر*^۵

چنان شود سوی دشمن شهاب کینه^۶ او که تیر تاب گرفته جهد ز *کشکنجیر*^۶

- ۱- « ا » در آغاز این واژه همانطور که اونولا حدس زده است باید حرف ربط « ud » (و) باشد.
- ۲- در صحاح الفرس و آندراج و فرهنگهای دیگر فارسی نیز این واژه به همین معنی آمده است.
- ۳- چاپ استاد سجّتی سینوی، تهران، ۱۳۱۲، ص ۳۰، س ۱۰.
- ۴- بنوچهری به نقل از حواشی برهان قاطع چاپ آقای دکتر سعین.
- ۵- سوزنی به نقل از صحاح الفرس، آندراج، مجمع الفرس و فرهنگ نظام.
- ۶- شمالی قهستانی به نقل از آندراج.

* * *

نه منجلیق به سقفش رسد نه کشکنجیر نه تیر چرخ و نه سامان برشدن به وهق^۱

* * *

بر آدمی زره امن حلقه حلقه شود در آن دیار که قهرت گشاد کشکنجیر^۲
نگارنده گمان می‌کند که این واژه باید به فتح باشد. نخست به این دلیل که در
خط پهلوی «واو» کوتاه یا بلند معمولاً نوشته می‌شود و اگر این واژه به ضم بود باید
پس از «ك»، «واو» در خط پهلوی نوشته میشد^۳. دوم اینکه سوزنی در دو بیت پشت
سرهم «کشک» و «انجیر» و «کشکنجیر» را جناس آورده است:
من کمان را و خداوند کمان را بکشم گر خداوند کمان زال و کمان کشکنجیر^۴
شعر من هست چو انجیر همه مغزو لطیف و آن توکشک غلیظ است و به ازکشک انجیر
سوم اینکه برای واژه «کشکنجیر» شاهدی در فرهنگها یاد نشده است. چهارم

۱- انوری به نقل از صحاح الفرس و آندراج.

۲- جمال‌الدین اصفهانی، دیوان، چاپ وحید دستگردی تهران، ۱۳۲۰، ص ۱۷۸.

۳- در پهلوی واژه کوشک (= کاخ) به صورت *𐭌𐭕𐭎𐭕* (متنهای پهلوی آسانا ص ۲۰)


س ۱۱) و واژه کشک به صورت *𐭌𐭕𐭎𐭕* (متنهای پهلوی آسانا ص ۱۱۳ س ۷) آمده است.

۴- این بیت در فرهنگها چنین یادداشت شده ولی در دیوان سوزنی چاپ آقای دکتر ناصرالدین شاه حسینی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۴۴ به صورت زیر آمده است:

من کمان را و خداوند کمان را بکشم گر خداوند کمان زال و کماندار حجیر
مصراع دوم درست به نظر نمی‌رسد. «کماندار حجیر» بی‌شک تحریف دو واژه «کمان» و
«کشکنجیر» است که رونویسگران معنی آن را نفهمیده و آن را بدین صورت تحریف کرده‌اند زیرا
در مصراع اول «کمان» و «خداوند کمان» ذکر شده و در مصراع دوم بهترین نمونه از هریک
باید ذکر شود. «زال» بهترین و شجاع‌ترین «خداوند کمان» و «کشکنجیر» قوی‌ترین نوع
کمان است. در دو نسخه دیوان که در حاشیه داده شده واژه «کشکنجیر» آمده است.

اینکه در کهن‌ترین فرهنگی که این واژه در آن آمده، یعنی صحاح الفرس، بدون واو ضبط شده. بنابراین شاید بتوان گفت که واژه «کوشکنجیر» را فرهنگ نویسان بر پایه وجه اشتقاقی که برای «کشکنجیر» گمان کرده‌اند ساخته و وارد فرهنگهای خود کرده‌اند.

یادداشت مربوط به صفحه ۱۴۰

از ریشه  در فارسی میانه تورفان واژه hanzūgīh و در پارتی

anjūgīft (سختی، فشار) آمده است. نک: Mir. Man., III, 49. از همین ریشه در ارمنی لغت anj-ku به همین معنی به کار رفته است. نک:

Hübschmann, Armenische Grammatik, p. 420.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی